



سخنرانی سیزده رجب ۸۹
حاج حسین خوش لجه

سیزده رجب ۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم»

«العبد المؤيد الرسول المكرم أبو القاسم محمد»

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليكم و
رحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و
علي بن الحسين و أولاد الحسين و رحمة الله و بركاته

چقدر خوب است که آن‌ها اگر یک حرفی را که قبول
کنند، می‌گویند بزن! من یک شب خواب دیدم که این
کلام را گفتم، «السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليكم

و رحمة الله و برکاته» را گفت. شما هم إن شاء الله در صحبت هایتان این [سلام] را بگویید! او به من گفته، من هم به شما می گویم. (صلوات بفرستید).

رفقا! ما بیشترمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از شجاعتش می شناسیم، نه از آن تأییدی که خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ایشان را تأیید کرده [است]. از تأییدی، ما نمی شناسیم، از این کارها [که] مثلاً علی «علیه السلام» خورشید را برگرداند. حالا اگر خورشید را برگرداند، شما بدانید که وقتی که این ها جنگ می کردند، حالا فرصت نکردند که نمازشان را اول وقت بخوانند. [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] دید [خورشید] دارد غروب می کند، [گفت:] یا رسول الله! الآن تا بایستیم [به] نماز،

[خورشید] غروب می کند. بعضی ها می گویند [در این مواقع به نیت] «ما فی الذمه» بخوان! [یعنی] آن که به ذمه ات است [را انجام بده]! علی (علیه السلام) که «ما فی الذمه» نمی خواند، [این کار] مال توست که خلق هستی. حالا خدا [و] پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می خواهد چه کار کند؟ گفت علی جان! خورشید را برگردان! اشاره کرد خورشید برگشت. حالا آدم هایی که عناد دارند، [نمی پذیرند]. حالا هم توی ما هستند [کسانی که] عناد دارند. مگر علی (علیه السلام) قبول کردن شوخی است؟ اگر علی (علیه السلام) قبول کردن شوخی بود، [چرا] هفتاد هزار نفر دنبال آن دو نفر رفتند، چهار نفر ماندند؟ به دینم قسم! وقتی من

توی این مردم نگاه می‌کنم، (نمی‌خواهم شما را ناراحت کنم، نگاه به غیر این جلسه [که] می‌کنم)، می‌بینم مردم خیلی‌ها رفته‌اند. خیال می‌کنند رفته‌اند، به یک عبادت‌هایی دل‌شان خوش است.

حالا مقصد من این است، پس معلوم می‌شود اگر خورشید را امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برگرداند، شما بدان این نماز رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چقدر ارزش دارد. اما با تمام ارزش‌هایش [خدا] می‌گوید: علی (علیه‌السلام) را معرّفی کن! [اگر او را معرّفی] نکردی، هیچ‌کار نکردی. کجاییم ما؟ کئی می‌خواهیم این کارها را بفهمیم؟ یک نمازی که می‌خواهد بخواند، خورشید را برمی‌گرداند، این قدر نماز رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، علی ولی‌الله

(علیه السلام) عظمت دارد. حالا می گوید: اگر [این کار را] نکردی، [اگر] علی (علیه السلام) را معرّفی نکردی، هیچ کاری نکردی. آیا می فهمید یا نمی فهمید؟ یا می روید و کسی دیگر را معرّفی می کنید؟ (صلوات بفرستید.)

اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) خورشید را برمی گرداند، یک نَفَس می کشد افضل [از] عبادت ثقلین، یک شمشیر می زند افضل [از] عبادت ثقلین، ببین رسول الله (صلی الله علیه وآله) دارد چه جور علی امیرالمؤمنین، علی «علیه السلام»، یعسوب الدّین، امام المبین، وصی رسول الله (صلی الله علیه وآله)، [را دارد معرّفی می کند].

به تمام آیات قرآن! خوب بدم یک ربع راجع به عظمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بگویم. بس که خوشم می آید، فقط می گویم علی (علیه السلام)! خوب بدم، یک وقت نگویید [لقاب دیگر حضرت را نمی دانم]، یکی می گفت: بگو علی (علیه السلام)! آره بس که خوشم می آید، [می گویم علی (علیه السلام)]! چرا؟ خدا گفت: علی (علیه السلام)! من هم خدا گفته علی (علیه السلام)! خیلی چیزی رویش نمی گذارم. من هم می گویم علی (علیه السلام)! قلبم هم می گوید علی (علیه السلام)؛ اما عزیز من! زمانی که علی (علیه السلام) گفتی، دیگر کسی دیگر را نگویی.

حالا می خواهم این جمله را [بگویم]، اگر [پیغمبر

(صلی الله علیه وآله) [امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی می کند] [که] یک نفس [کشیده] افضل [از] عبادت ثقلین، اگر می گوید این قلعه خیبر [را فتح کرده، می خواهد مشابه درست نکنی. خیبر] هفت قلعه بود توی هم کرده بودند، دختر این چیز [رئیس] خیبر [مَرحب] وقتی آمد، اسیر شد. حالا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) احترامش کرد، گفت؛ چرا سرت شکسته [است]؟ گفت: یا رسول الله! وقتی پسر عمّت قلعه را گرفت، من [در] قلعه هفتم بودم، چنان زلزله شد که من از آن جا، از روی تخت [به] پایین افتادم. این خب خیلی حرف است.

یا دوباره تکرار می کنم: [اگر خدا و پیغمبر

(صلی الله علیه وآله) می گویند: امیرالمؤمنین (علیه السلام) [یک نَفَس کشیده، یا یک ضربه زده [افضل از عبادت ثقلین]، این ها دارند امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرّفی می کنند، فهمیدی؟ برای چه؟ برای این که کسی نیاید ادّعا کند [که] من اشجع اُمّت هستم. آیا می فهمیم؟ جگر من خون است برای نفهمی یک عده ای، رؤسای دانشگاه، نمی فهمند دیگر. می خواهند نگویند کسی [که من] اشجع اُمّت هستم، می گویند: [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] یک شمشیر زده افضل [از] عبادت ثقلین، یک نَفَس کشیده افضل [از] عبادت ثقلین، در خیبر را این جوری کرده، خورشید را برگردانده؛ [آخر] گفتند دیگر اشجع. حالا آمده رفته، عمر

آمده به خلافت رسیده. [می گوید:] خب، علی جان! علی! می آیی [به] دیدن اویس برویم؟ [فرمود:] آره! حالا [عمر] مقصدش این است [که] اویس [را] پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفته دعایش مستجاب است، (حالا هم پی [دنبال] پدرسوخته گری اش است)، می خواهد بگوید یعنی [برایش] دعا کند. حالا پا [بلند] شد [به دیدن اویس] رفت. من الآن روایت برایتان می گویم، این طرف [و] آن طرف ننزید! حالا می رود چه می گوید؟ [حضرت فرمود:] خب، شما بروید! [بعد] رفت. [عمر] پیش دستی کرد، (این است که می گویم اگر حرف ولایت توی قلبتان نباشد، باقی می آورید. عمر هم باقی آورد، خلیفه هم باقی می آورد.) (صلوات بفرستید.)

[عمر] گفت: ای اویس! اوّل به شما تسلیت می‌گوییم، پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از دنیا رفت؛ دوباره به شما مبارک‌باد می‌گوییم، [پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)] گفت: دعایت مستجاب می‌شود؛ یک دعایی در حق ما بکن! [اویس] گفت: خب، رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از دنیا رفت، [آیا کسی را] جای خودش گذاشت؟ (ببین این است که دارم می‌گوییم، داد می‌زنم)، [عمر] گفت: [ابابکر] اشجع اُمّت است. تمام این کارها که در دنیا شد، خدا و پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌خواهد [کسی به دیگری] نگوید اشجع اُمّت. [عمر] گفت: اشجع اُمّت یعنی ابابکر. اشجع درست نکنید! مگر علی (علیه‌السلام) این است [که تو در ظاهر می‌بینی]؟! امروز علی

«علیه السلام» توی کعبه ظاهر شد، مگر علی (علیه السلام) نبوده؟ [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] می گوید: با تمام انبیاء [پنهانی] آمدم، با پیغمبر آخرالزمان (صلی الله علیه وآله) آشکارا آمدم. قربان تان بروم. اصلاً من ثابت می کنم [که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده]، هر کسی حرف دارد، اگر رویش نمی شود، تلفنی به من بگوید؛ اما انصافاً، وجداناً عناد نداشته باشد، بخواهد بفهمد.

پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) قربان تان بروم، گفت: [من با انبیاء گذشته هم بوده ام]. من این را گفتم دیگر، مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است [که تو در ظاهر می بینی]؟ اصلاً وقتی که عالم و آدم نبوده، علی

(علیه السلام) بوده. تمام این خلقت، به قول این معمارها، مهندسش علی (علیه السلام) بوده. حالا یک چیزی به شما می گوید، آیا می فهمیم؟ می گوید اگر حجت خدا نباشد، تمام عالم فروزان [فروریزان] می شود. مگر [بدون علی (علیه السلام)] خلقتی [داریم؟] علی (علیه السلام) باید باشد که عالم فروزان [فروریزان] نشود، آیا علی (علیه السلام) را می شناسیم؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را [می شناسیم]؟ پدرجان من! عزیز من! کجایید؟ حالا اگر [عمر] گفت: [ابابکر] اشجع اُمّت [است]، حالا خدا ببین چه می گوید؟ می گوید: این [ابابکر] اشجعیت ندارد، بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) [مردم] مرتدّ و کافر شدند؛ [چون]

علی (علیه السلام) ندارند.

الآن می خواهم بگویم، یکی از دوستان عزیز من، تخم چشم من، نور من، یار من، این جا نشسته، می گفت: یکی می گفت من دوازده [بار به] کربلا رفته ام. آخر تو [آن جا] می روی چه کنی؟ تو جسمت آن جا رفته، نه روح. مگر حسین (علیه السلام) جسم پرست است؟ حسین (علیه السلام) امر پرست است، حسین (علیه السلام) امر را می خواهد ببری. حالا مگر آن [شخص] نبود [که] یک خدمتی کرده بود؟ [امام به او] گفت: من خوشحال شدم، مادرم [زهرا] (علیها السلام) خوشحال شد. آیا به کسی [کمک کردی]؟ بده یک نفر دیگر، بگو [او به زیارت] برود. اصلاً یک روایت عجیبی

داریم، می گوید یک کاری اگر الآن روی داد، حضرت می فرماید: یک کاری می خواهی بکنی [که] تو رستگار می شوی [اگر] این کار را بکنی؛ اگر دوست امیرالمؤمنین دوست دارد این کار را بکند [اما نتوانست]، ناراحت نشود، خدا جای دیگر [با] یک کار دیگر تو را رستگار می کند. خب، تو چرا خدمت به مردم نمی کنی؟ چرا [نمی دهی] بیچاره ها بروند؟ این جا همین طور [به] کربلا می روی؟ عمره اش هم همین است، شما اگر می خواهی سینمای بین المللی بروی، عمره برو! من نمی گویم عمره نرو! من نمی گویم کربلا نرو! دلم می خواهد حرف من را بفهمید! اول باید رضایت این ها را حاصل کنید، بعد هم برو! اتفاقاً روایت داریم: اگر کسی بتواند [و] کربلا نرود،

اگر در بهشت برود، اجاره نشین است. همین جور که مگه معظّمه سفر اوّلش خوب است، سفر اوّل کربلا هم خیلی خوب است، برو!

الآن یک نفر است می رود، من می دانم سالی شاید یک دفعه، دو دفعه برود؛ اما اوّل صد و پنجاه هزار تومان می دهد، الآن به فلانی داده، آورده بود. می گوید: به فقرا بده! بعد می رود. این کار را بکن! [تا امام] تحویل بگیرد. آخر چرا این قدر (لا إله إلا الله). مگر علی (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام)، جسم پرست است؟ او سه روز، سه روز نانش را نمی خورد، به مردم می دهد. تو اصلاً خون مردم را [به] کربلا بردی، چرا می گوید نزول از کی کردی؟ چرا مردم را اذیت کردی؟ چه پولی پیدا کردی؟

خمس، سهم امامش را دادی؟ ردّ مظالمش را دادی؟ یا [می‌گویی:] من دوازده دفعه کربلا رفته‌ام؟ دوازده دفعه رفتی؛ [اما] امام حسین (علیه السلام) را ناراحت کردی. خدا می‌داند این حاج ابوالفضل، به قربانش بروم، ما را نصیحت می‌کند؛ اما من بعضی وقت‌ها مثل بچه‌هایی هستم که نصیحت [گوش نمی‌کنند]، خیلی گوش به او نمی‌دهم؛ اگر نه ما را نصیحت می‌کند، می‌گوید این حرف‌ها را نزن!

الآن یک نفر است، این نمی‌دانم ده دوازده میلیون، چقدر [می‌دهد و به] مگه می‌رود. یک دوستی، قوم و خویشی داشت، این بنده خدا جوری بود [که] مرض قند گرفت، این پایش را چند دفعه می‌خواستند بپزند. دیگر

کار نداشت، این بنده خدا صد هزار تومان از این [فامیل شان] قرض کرد. این [شخص پول] نداشت [که به او پس بدهد]، یک ماشین قراضه داشت، [آن را] فروخت. [او هم] صد هزار تومان [را] از این گرفت، هر سال [به] مگه می رود. تو خوک هستی، به دینم! خوک هستی، به ایمانم! خوک هستی، به ایمانم! تو چیز نیستی، به صورت آدم نیستی. این سیّد اولاد پیغمبر (صلی الله علیه وآله)، من نمی خواهم بگویم، من یک چیزی داده بودم به این فلانی [برایش ببرد]، گفت: اصلاً انگار این بنده خدا زنده شد. خب پول ها را از این می ستاند [می گیرد]، [به] مگه می رود. لامذهب! پس تو خمس، سهم امام نمی دهی؟ حالا این کار را کرد، یک

زمین داشت، یکی آمد [و] گفت: این زمینت را می فروشی؟ نمی دانست این [زمین] خیلی ترقّی کرده، زمین را فروخت. فهمیدی؟ نود میلیون ضرر کرد. اگر این صد هزار تومان را نگرفته بود، این [جور] نمی شد که، جگرش را آتش زد. (صلوات بفرستید.)

حالا که اشجع اُمّت [را] ابابکر کردند، دارم من تکرار می کنم، تمام این کارها شد که بشر اشجعیت درباره امیرالمؤمنین درست نکند، اما درست کردند. رفقای عزیز! قربان تان بروم، بیایید یک قدری این حرف ها را [رویش] فکر کنید! [زیارت] برو! کربلا برو! [اما اوّل] یک قوم و خویش داری، برو به او بده! [آن وقت] تو کازت قبولی آن جا بردی. کازت قبولی، یعنی امر این ها را ما اطاعت

کردیم. برو! من دوباره [تکرار کنم] نمی گویم نرو! ما یک حرفی زدیم، می گویم می ترسیم، عرض بشود خدمت شما، علماء بگویند؛ این [حاج حسین] با امام حسین (علیه السلام) هم بد است. آخر آدم لغوگو همه اش لغو می گوید، همه اش حرف بی خود می زند. خیلی من مواظبم [که] جلوی دهان بعضی ها را بگیرم. عزیز من! قربانت بروم، دوباره چه چیز بگویم؟ من تکرار می کنم، شناخت علی (علیه السلام) [باید داشته باشی]، نه حرف علی (علیه السلام) [را بزنی]. حالاً نه شناخت [تنها]، شناخت هم داشتند و چیز [گمراه] شدند، شناخت، اول کار است.

شناخت، اول کار است، باز شناخت یک دیدن دارد، یک

یقین دارد؛ اصل یقین است. شناخت، اوّل کار است، ما باید بشناسیم. دوم چیست؟ اوّل شناخت [است]، دوم چیست؟ [دوم] دیدن است، سوم یقین. ما یقین کنیم در تمام خلقت [بهتر از علی (علیه السلام) نیست]، حرف پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را یقین کن! حالا [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] مریض شده، دیدن [ایشان] آمده اند، [گفتند: برایش] دعا کن! [پیغمبر (صلی الله علیه وآله)] گفت: خدا! به حق علی، علی (علیه السلام) را شفا بده! یا علی! در تمامی ذراتی که تا قیامت [خدا می آورد]؛ خدای تبارک و تعالی به من اشاره کرد، دیدن ذرات به من ناظر شد. تمام ذرات را دیدم، دیدم علی جان از تو بهتر خدا ندارد و نمی آید. بعد [از]

من، نبی نمی آید، اما تو بعد نداری که بگوییم بعد تو یکی بیاید. تو بعد نداری، تو هستی خدایی. حالی ات می شود یا نه؟ عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، امیرالمؤمنین [را] این جوری باید بدانی. اگر این جوری بدانی، نمی روی طرف اشجع اُمّت که عمر [و] ابابکر است. (صلوات بفرستید.)

گفت: آسوده خاطرَم که در دامن توأم، آسوده خاطرَم که در دامن توأم، به تمام آیات قرآن! درست می گویم.

آسوده خاطرَم که در دامن توأم
دامن
نبینم که در دامنش بروم

آقا جان! قربانت بروم، فدایت بشوم، یک حرفی

می خواهم بزنم که تازه باشد. تو باید تمام خلقت را نبینی، هیچ کسی را نبینی به غیر از علی (علیه السلام) را، هیچ کسی را نبینی به غیر زهرا (علیها السلام) را. [عمر!]
اگر تو سفارش های پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را قبول داشتی، چرا زهرا (علیها السلام) را زدی؟ امروز، روز عید است، نمی خواهم ناراحت تان بکنم. اما به تمام آیات قرآن! همیشه می سوزم؛ عید است، می سوزم. چون که امام صادق (علیه السلام) فرمود: بنی امیّه برای ما عید نگذاشتند، ما عید نداریم. عید ما آن روز است که امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید، احقاق حقّ کند. یک حرف هایی است که خیلی تازه است، احقاق حقّ از چه کسی می کند؟ آن ها که از بین رفته اند، احقاق حقّ از

بعضی‌های ماها هم می‌کنند که آن‌ها را قبول داریم.

هر حاجی که [به مکه] رفت، من دیدم محبت اهل تسنن را آورده، هیچ‌کس محبت علی (علیه السلام) نیاورده. هیچ‌کس [محبت زهرا (علیها السلام)] را نیاورده [که] بگوید [در] مدینه، زهرا (علیها السلام) را این جور کردند، هیچ حاجی نیامده بگوید [که] طناب گردن علی (علیه السلام) انداختند. همه‌اش می‌گویند این‌ها این جور عبادت می‌کنند. حالا حضرت می‌گوید، حالا [شخصی در موسم حج خدمت امام سجاد (علیه السلام)] آمد [و] گفت: (همین طور تعریف کرد) خیلی حاجی آمده. حضرت فرمود: نفر آمده. [حرفش را] تکرار کرد، [امام] دستش را همچین کرد، دید همه حیوان‌اند. کاش

حیوان باشیم، از حیوان بدتریم. چه حیوانی کافر به ولایت شده؟ گنجشک‌ها، کبوترها، حیوانات، ذکرشان علی (علیه السلام) است. درخت ذکرش علی (علیه السلام) است، آسمان ذکرش علی (علیه السلام) است، لوح ذکرش علی (علیه السلام) است، آجرها ذکرشان علی (علیه السلام) است. تو چه ذکری داری؟ ذکر سنّی‌ها را آوردی. حالا [آن شخص] دید همه‌شان حیوان‌اند. [تازه امام] خیلی احترام کرد، من عقیده‌ام [این] است [که] از حیوان بدترند. خدا رحمت کند علمایی که دستشان از دنیا کوتاه شده [است]! ایشان [حاج شیخ عباس تهرانی] می‌گفت: الاغ اگر صدا کرد، توی دهانش نزن! دارد ذکر خدا می‌گوید.

یک قدری توی این حرف‌ها بروید! عزیز من! قربان تان بروم، تمام خلقت می‌گوید علی (علیه السلام)! حالا خدا چه کار کرد؟ گفت: هر کسی که علی من را دوست نداشته باشد، عبادت ثقلین [یعنی] انس و جن کند، با رُو توی جهنّم می‌اندازمش. یکی از این آقایان آمد [و] گفت: حسین! توی جهنّم چطور خدا می‌گوید؟ (الآن ایشان رئیس دانشگاه این آقای اردبیلی است) می‌گوید با رُو؟ گفتم: علی (علیه السلام) نداری، رُو نداری دیگر. محبت علی (علیه السلام) نداری، رُو داری؟ تو به رویت می‌نازی، حالا می‌گوید با رُو توی جهنّم می‌اندازمت. حالا چرا خدا این حرف را زد؟ دید بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) مردم عبادتی می‌شوند. الآن در زمان

ما، [ما هم] عبادتی شدیم. الآن من سراغ دارم کسی [را که] یا عمره می رود یا کربلا می رود یا حجّ می رود یا نمی دانم سوریه می رود، کارش عبادت است. تو هم عزیز من! [عبادتی شده ای]، کار ما عبادت شده [است].

نماز شب بخوان! درست است. ما نمی گوییم نماز شب نخوان! من خودم نماز شب می خوانم. اما نماز شب که خواندم، پشت سرش نماز امام زمان (عجل الله فرجه) را می خوانم. [می گویم:] آقا جان! فدایت بشوم، خدا از صدای وق و وق من خوشش آمده، تو هم خوشت بیاید، من را یاور خودت قرار بده! این درست است، [ما] از خدا چه می خواهیم؟ آخر، تو قدر نمی دانی، خدا علی (علیه السلام) به تو داده، خدا رسولش را به تو داده، امر

رسول الله (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) است، خدا زهرا (علیها السلام) به تو داده. چرا رفقا! فکر نمی کنید؟ چرا نمی آید بپسندید؟ شما بال هایتان درآمده، یک گنجشک، یک کبوتر، من خیلی مواظبم، اینها همین طور یواش یواش پرشان درمی آید، یک دفعه می پرند. بیا عزیز من! بال شما درآید، یواش یواش به جو آسمانها بپسندید! کجا به جو تلویزیون و ویدیو و ماهواره می روید؟ به تمام آیات قرآن! با آن محشور می شوید. بیایید دست از این کارهایتان بردارید!

اما دوباره می گویم، من مرافعه درست نکنم، اگر زن هایتان قبول نکردند، تندی نکن! لاماله [لا اقل] خودت نگاه نکن! حالا یک وقت حریفش نمی شوی، الآن

توی مجلس ما هست دیگر، گفت: من گفتم، [اما] حریفش نشدم. گفتم: خب یک پولی به او بده! بگو: می خواهی طلا بخر! می خواهی تلویزیون بخر! بعضی هایشان طلا خرید، بعضی هایشان نه. من دارم، خود تو الآن می دانی چه چیز است؟ الآن می گوید من نگاه [نمی کنم]، همچین می کند، همچین چهارچشمی نگاه می کند. نگاه نمی کنی، همین طور همچین این جوری نگاه می کند، تقصیر زن و بچه ات هم می گذاری. خدا خوب بلد است، حالا من به شما یک چیزی بگویم. (یک صلوات بفرستید).

آن که به این رفیق آقای فلانی گفتم به شما نمی گویم، یعنی الآن جرم است، فهمیدی؟ با خدا خلاصه رُو راست

باشید، با خدا قربان تان بروم، زو راست باشید. حالی ات
است؟

یک نفر بود، رفت توی [این که] خمس و سهم امام
بدهد. شماها یادتان نمی آید، اوّل ها میدان همه اش
ماست ها که می آوردند، توی بخسو [نوعی ظرف] بود.
آن وقت از وقتی این چیزها درآمد، شد لای این ها آره. خدا
این آقای شیرازی، حاج شیخ غلامحسین [را] رحمت کند!
می آمد یکی از این بخسوها می گرفت، این بیچاره
پیرمرد بود، من می رفتم [و] می گفتم: آقا! خواهش
می کنم به من بده [تا] برایت بیاورم. این ها هر وقت
[می رفتند] حاج غلامحسین [به آن ها] نمی داد، من تا
می گفتم خواهش می کنم، این می گفت خواهش چیز

است، [راه] می آمد. آقا این خمس و سهم امامش را یک چیزی گذاشت، توی این ریخت. رفت یک سیّد گیر آورد و گفت که، (داریم مثلاً شما یک وقت می توانی خمست را یک سیّدی [که] خیلی فقیر است، به او بدهی). این [پول را] توی این [ظرف] کرد، گفت: آقا جان! روایت داریم که می شود [به شما داد]. من هر دو را به شما می دهم، این [پول را] هم توی این [ظرف] کرد، به او گفت که شما [بگیر]! حالا حسابش [را] کرد که هر دو را توی این کرد، حسابش را کرد به این بدهد و گفت که آقا این بخسو ماست [مال] شما، می خواهی؟ گفت آره! به او داد. وقتی به او داد، گفت حالا می فروشی؟ گفت: آره! یک چیز جزئی داد و این بخسوی

ماست را خرید، [بعد] رفت پول ها را درآورد. قیامت [خدا] او را در کوزه کرد، او را در جهنّم انداخت. گفت: خدا! من خمس، سهم امام [داده ام. خدا] گفت: من کوزه را می سوزانم.

مگر با خدا می شود این کارها را کرد؟ با خدا رُو راست باش. قربانت بروم خمس، سهم امامت را بده! خدا برکت به تو می دهد. شما حضرت عباسی با عقل، [در نظر بگیر]! یکی صد هزار تومان الآن به شما بدهد، بگوید پنج یک اش را بده! می دهی یا نمی دهی؟ چه کسی این مال را به تو داده؟ قربانت بروم، فدایت بشوم، عزیز من! چه کسی به تو داده؟ با خدا بازی درنیاور! بیا قربانت بروم، رُو راست باش! تو ببین خدا چه چیز به تو داده؟ اگر

یک قدری فکر کنی، [خدا] تمام این خلقت را [به واسطه محبت چهارده معصوم (علیهم السلام)، خلق کرده]. آیه [حدیث] کساء را خوانده‌ای؟ برو بخوان! نه مثل عباس که این همه قرآن خواند و نوشت، حالا هم زهرا (علیها السلام) راه به او نداد. قرآنی که بخوانی [و] به آن عمل نکنی، به تو راه نمی‌دهد که [می‌گویی] حالا من یک سوره قرآن خواندم، نمی‌دانم قرآن را ختم کردم. قرآن ختم کردن، بابا! ولایت را ختم نکن! والله! [کسی در مکه] قرآن را [زمین] گذاشت، گفت: «لعن علی ابیک»، لعنت به تو [و پدرت]! چرا [قرآن را] زمین گذاشتی؟ این قدر قرآن را احترام می‌کنند. قرآن احترام کردن، احترام علی (علیه السلام) [کردن] است. حالا چرا

این جوری هستند؟ حالا عزیز من! قربانت بروم، فدایت بشوم، من نمی‌گویم، [با] امیرالمؤمنین علی «علیه السلام» چه کار کردند؟

آدم وقتی نگاه می‌کند، می‌گویم دنبال خلق نروید! این اسامه اصلاً آدم را گیج کرده. امام حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) بود، سلمان و اباذر بود، این اسامه هم در دفن حضرت [زهرا (علیها السلام)] بود. حالا چه کار کرد؟ وقتی که این‌ها [طرف عمر و ابابکر] رفتند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیگر بیت‌المال ندارد [که] بدهد. حالا پسرش آن طرف بود، آمد، طرف [آن‌ها] رفت، اسامه را هم عثمانی‌اش کرد، نمی‌دانم عمری‌اش کرد. عزیز من! قربانت بروم، کجا دنبال خلق می‌روی؟ حالا

حرف من این است؛ خدا تمام خلقت را محض این‌ها خلق کرده، یک کادو به این‌ها داده [است]. کجا دنبال این‌ها می‌روی؟ خدا جان من! دوباره تکرار می‌کنم، یک مدّاحی بود، مدّاح نیامده؟ قربانت بروم، فدایت بشوم، عزیز من! فکر بکن! تمام این خلقت یک کادوست. حالا اگر بفهمیم این [خلقت] کادوست، آن شخص را چقدر احترام می‌کنیم؟ شما اگر بدانی که مثلاً این‌جا را الآن به شما داده، او داده، چقدر او را احترام می‌کنی؟ خدا به تو علی (علیه السلام) داده، زهرا (علیها السلام) داده، حسن (علیه السلام) داده، حسین (علیه السلام) داده، چرا این کارها را [می‌کنی]؟

خدایا! عاقبت‌تان را به خیر کن!

[خدایا!] محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ما بده! تو را به حق خود امیرالمؤمنین، قسمت می دهم، در قلب حضار مجلس این محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تزریق بشود!

خدایا! تو را به حق امیرالمؤمنین، ما وقتی می خواهیم بمیریم با علی! علی! بمیریم. خدا می داند این مادر من با علی! علی! مرد، دیگر نتوانست گفت: عَل عَل [و] مُرد، خدا می داند. خدا رحمت کند این هایی که با علی (علیه السلام) [گفتن] از دنیا رفتند، [را] رحمت کند!

خدایا! ما هم زبان مان علی! علی! [بگوید و] بمیریم.
خدایا! به حق این مشکل گشای حقیقی، این جوان ها اگر

مشکلی دارند، شرعی است، برآورده بفرما!

خدایا! این‌ها که آمدند، در صراط نلرزند!

خدایا! به حقّ امام زمان، پول‌هایی که دارند، خرج امر
بکنند، نه خرج خلق بکنند!

خدایا! به حقّ این دوازده امام، چهارده معصوم، دعای ما
را مستجاب بفرما!

(با صلوات بر محمّد)

یا علی